



در مطاوی مقالاتی که درباره کرامیه نوشته‌ام، همواره به این نکته اشاره داشته‌ام که کرامیه، در یک دوره کوتاه حدود نیم قرن، در تمامی شئون خراسان دارای نقش بوده‌اند. از جوانب سیاسی و اقتصادی تا امور دینی و فرهنگی و سپس به تدریج روی در زوال نهاده‌اند اما تا قرن‌ها حضور کمرنگ خود را در بعضی نواحی خراسان محفوظ داشته‌اند. با اینکه شکل‌گیری قدرت ایشان از اواسط قرن چهارم آغاز شده است اوج فرمانروایی معنوی و سیاسی ایشان نیمه دوم قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم بوده است، بازمانده‌های حضور ایشان را حتی در نیمه دوم قرن ششم نیز می‌توان در گوشه و کنار خراسان ملاحظه کرد. کمرنگ شدن قدرت سیاسی و دینی ایشان بر کمرنگ شدن حضور فرهنگی ایشان نیز اثر گذاشته است. از آنجا که تمامی تألیفات کرامی را نمی‌توانسته‌اند به آب بشویند، کوشیده‌اند، در بعضی از این آثار وجه کرامی آن‌را حذف کنند یا کمرنگ. بدین گونه گاه کوشیده‌اند که نفس اثر را در نسخه‌نویسی جدید محفوظ نگه دارند ولی آنچه از تعلیمات و ویژه کرامی دیده می‌شود، مشمول حذف قرار گیرد. شاید روزی فرا رسد که فهرستی جامع از متون فارسی و عربی‌بی، که صبغه کرامی داشته‌اند و این صبغه یا کمرنگ شده یا حذف گردیده، فراهم آید.

در این یادداشت ما با یکی از همین رشته کتاب‌ها سروکار داریم، یک متن کرامی کمرنگ شده، یعنی «قصص الأنبياء» پوشنجی (نابی) که در اواسط قرن پنجم به زبان عربی تألیف شده و محمد بن اسعد شوشتری (تستری) سه قرن بعد آن‌را به فارسی ترجمه کرده است.^۱

^۱ قصص الأنبياء، تألیف شیخ ابوالحسن بن الهیصم البوشنجی (نابی)، ترجمه محمد بن اسعد بن عبدالله الحنفی التستری، تصحیح و تحقیق دکتر سید عباس محمدزاده. ویراستار علمی سید محمد روحانی. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی، ۱۳۸۴. ۶۶۸ ص.

یک متن کرامی کمرنگ شده

محمد رضا شفیعی کدکنی*

(دانشکده ادبیات دانشگاه تهران)

چکیده: کرامیه در نیمه دوم قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم در تمامی امور خراسان، از سیاسی و اقتصادی تا دینی و فرهنگی، نقش داشته‌اند و سپس به تدریج رو به زوال نهاده‌اند. کمرنگ شدن قدرت سیاسی و دینی آنها بر کمرنگ شدن حضور فرهنگی ایشان نیز تأثیر گذارد و در نسخه‌نویسی آثار کرامی کوشش شد تا وجه کرامی اثر را حذف یا کمرنگ کنند، به گونه‌ای که گاه نفس اثر حفظ شده ولی تعلیمات ویژه کرامیه حذف شده است. یکی از همین متون کرامی کمرنگ شده، «قصص الأنبياء» تألیف ابوالحسن بن هیصم پوشنجی (نابی) (د: ۴۶۷ق) است که محمد بن اسعد شوشتری (تستری) سه قرن بعد آن‌را به فارسی ترجمه کرده است. از متن عربی کتاب نیز که نام اصلی آن «قصص القرآن» است تنها یک نسخه شناخته شده (محفوظ در دانشگاه پرینستون) که در آن بسیاری از مسائل مرتبط با کرامیه وجود دارد و نشان می‌دهد که در ترجمه فارسی یا نسخه‌ای که اساس ترجمه فارسی بوده چه مقدار از جوانب کرامی این متن حذف و به عبارتی سانسور شده است. مؤلف در بسیاری موارد از جد خود، محمد بن هیصم که رأس کرامیه در پایان قرن چهارم و اوایل قرن پنجم، بوده است روایت می‌کند و از تألیفات او یاد می‌نماید و نکته‌هایی که از زندگی او می‌آورد در مطالعات مربوط به مذهب کرامیه اهمیت بسیاری دارد.

در ترجمه فارسی این اثر مختصر نشانه‌هایی از کرامی بودن آن باقی مانده است، از جمله وجود نام برخی بزرگان مذهب کرامی، از جمله محمد بن کرام، در زنجیره روایان خبرها. همچنین مترجم به علت عدم آشنایی با تاریخ کرامیه و مشابه بزرگ آن‌گاه عبارات مؤلف را به صورتی درآورده است که از نظر تاریخی نادرست است.

کلیدواژه: کرامیه؛ نسخه‌نویسی؛ متون کرامی؛ قصص الأنبياء؛ پوشنجی نابی، ابوالحسن بن هیصم (د. ۴۶۷ق)؛ شوشتری (تستری)، محمد بن اسعد؛ قصص القرآن؛ محمد بن هیصم؛ محمد بن کرام؛ مشابه کرامیه.

* دکترای زبان و ادبیات فارسی؛ استاد دانشگاه تهران.

پررنگ‌ترین جایی که هنوز بقایای کرامی بودن کتاب را در این ترجمه می‌توان به‌گونه‌ای آشکار دید، در زنجیرهٔ راویان خبرهاست یعنی بزرگان مذهب کرامی از قبیل ابو محمد سجزی (۱۰۱)، استاد ابراهیم شورمینی (۷۱)، ابراهیم [بن] المهاجر (۱۹۹)، و مأمون بن احمد سُلمی (۴۵۴، ۴۸۹، ۴۹۹) و شخص محمد بن کرام، یک‌جا با عنوان ابو عبدالله (۱۳۶) و جای دیگر به‌صورت ابو عبدالله محمد بن کرام (۲۹۸).

چنانکه خواهیم دید بسیاری از نام‌ها، در این نسخهٔ ترجمه خود به خود حذف شده‌اند، به‌دلیل اینکه در قرن هفتم زنجیرهٔ راویان را، در نقل خبرها، دیگر اهمیت نمی‌داده‌اند. مؤلف کتاب، که مصحح محترم دربارهٔ هویت او به‌جایی نرسیده است، یکی از مشهورترین علمای قرن پنجم است که شرح حال او را در دو تحریر بازمانده از سیاق عبدالغافر فارسی می‌توان دید و با اینکه چنین سندی به‌راحتی در اختیار مصحح بوده است رغبتی به جستجوی آن از خود نشان نداده است. اینک عین عبارات عبدالغافر فارسی، در بارهٔ مؤلف:

(الف) المنتخب من السياق، ش ۱۶۲۸:

الهیصم بن محمد بن عبدالعزیز، الامام ابوالحسن من آحفاد الامام محمد بن الهیصم. وابوه ابو عبدالله محمد بن عبدالعزیز من قدماء اصحابه حتی زوجه أم کلثوم و كانت عالمة. وكان هو عالماً بالتفسير بالغأ فيه، ذامعة بالأسانید والأحادیث یتصرف فیها.^۲

(ب) المختصر من السياق، ش ۲۳۰۲:

ومنهم الهیصم بن محمد بن عبدالعزیز الامام ابوالحسن من آحفاد الامام محمد بن الهیصم. أبوه، ابو عبدالله محمد بن عبدالعزیز من قدماء اصحابه حتی زوجه ابنته أم کلثوم و كانت عالمة زمانها.

وهذا من افاضل زمانه، زاد فيه علی قرانه، و تصدّر للتدریس والتعلیم وكان عالماً بالتفسیر ذامعة بالأحادیث والأسانید، وكان فارس میدان البلاغة نظماً ونثراً، كثير الحفظ لأصول العربية قل ما يحفظ شيئاً فیتطرق الیه النسیان لقوة حفظه.^۳

مؤلف در اینجا قطعه شعری از سروده‌های او را که در

ستایش جدّ خویش (محمد بن هیصم) سروده می‌آورد و می‌گوید این قطعه را بر جدّ خویش خواند و او گفت که نباید در این میدان بیش از این بکوشی و روزگار خود را باطل کنی و شاعر بعد از آن از سرودن شعر دست بازداشت و به‌عبادت و دانش‌ها روی آورد. سال وفات او را، عبدالغافر، در این تحریر از سیاق چهارصد و شصت و هفت آورده است.

ظاهراً، شاگردان علامه مجلسی که مواد بحار الأنوار را برای او رونویسی می‌کرده‌اند نام مؤلف ما را «قیصم بن محمد بن قیصم نیشابوری» ضبط کرده‌اند و به‌همین دلیل این نام در بحار به‌غلط «قیصم بن محمد بن قیصم» آمده است.^۴ از تعبیر بحار چنین دانسته می‌شود که اصل عربی آن یا در نسخهٔ مورد استفادهٔ ایشان هم چنانکه در نسخهٔ اصل مؤلف، «قصص القرآن» بوده است نه «قصص الأنبياء».

منهاج سراج جوزجانی، در طبقات ناصری، نام این کتاب و مؤلف آن را به‌صورت قصص و تاریخ نابی، تألیف ابوالحسن بن هیصم نابی آورده است.^۵ مقصود ایشان از تاریخ و قصص نابی / پوشنجی همین کتاب بوده است، یعنی اصل عربی آن و به‌همین دلیل هم هرچه از این کتاب نقل کرده‌اند، مرتبط با تاریخ انبیاء و حضرت رسول است و چیزی از تاریخ – که بیرون قصص انبیا باشد – از آن نقل نکرده‌اند. منهاج سراج از چهار مجلد بودن این کتاب سخن گفته است، به‌دلیل اینکه اصل عربی آن بدین گونه تدوین شده بوده است. ترجمهٔ حاضر بی‌گمان بخشی از اصل اثر را در خود حفظ کرده است.

I. آنچه از سخنان محمد بن کرام یا مضمون آن سخنان در این کتاب به‌تصریح آمده است یکی در باب حرمت خمر است که می‌گوید:

«و ابو عبدالله در باب تحریم مسکر گوید: شیطان درخت انگور یافت آن را برداشت و ضمان کرد که هرگاه که تشنه شود او را آب دهد. ناگاه در بیابانی افتاد. درخت تشنه شد و از او آب خواست. چون آب نبود رو باهی را بکشت و از خون او درخت را بخوراند. باز تشنه شد. شیری پیش آمد. او را بکشت و درخت را از

۲ ابوالحسن عبدالغافر بن اسمعیل الفارسی، المختصر من کتاب السياق لتاریخ نیشابور، تحقیق محمد کاظم محمودی (تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۴)، ص ۴۱۶.

۳ عبدالغافر بن اسمعیل الفارسی، تاریخ نیشابور: المنتخب من السياق. المنتخب: ابواسحق ابراهیم بن محمد بن الأزهري الصرغيفي. اعداد محمد کاظم محمودی (قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية، ۱۳۶۲/۱۴۰۳)، ص ۷۳۲.

۴ محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار. به‌اهتمام سید جواد علوی، محمد آخوندی (تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۶ق)، ۵: ۳۲۴.

۵ منهاج سراج جوزجانی، طبقات ناصری. تصحیح و مقابله عبدالحی حبیبی (تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳، افسست کابل)، ص ۱۹۱ و ۲۴۵ و نیز: ۱۹، ۲۵، ۳۷، ۶۳، ۱۱۵، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۹۷، ۲۰۵، ۳۲۷؛ و نیز نک: تعلیقات همین کتاب، به‌قلم عبدالحی حبیبی، ۲: ۲۸۵، ۲۹۹، ۳۰۵، ۴۰۸، ۴۱۰.

پیغامبر را علیه السلام گفت «برادرم آن سخن گوید که داده تو بود.» پیغامبر گفت: «می شنیدم».^{۱۲} اما در اصل عربی بر خلاف ترجمه است. اینک عین عبارت اصل:

فَجَعَلَ ابوطالب يهمس بشيء فاستمع اليه العباس، وقال لرسول الله (ص) لَقَدْ قَالَ اخي الكلمة كُنْتُ تَسْأَلُهَا. فقال رسول الله (ص): اِنِّي لَمِ اسْمَعُ ذَلِكَ. (۲۸۶a).
می بینیم که دو صدائی ترجمه در باب ایمان ابوطالب در متن عربی وجود ندارد و این هم از مصادیق همان نقش ایدئولوژیک نسخه بدل‌ها^{۱۳} به حساب می آید. بی‌گمان روایت دوم تصرفی است که کاتبان کرده‌اند تا دلالت بر ایمان ابوطالب داشته باشد. ما از طریق منابع دیگری که از کرامیه در دست است می‌توانیم با اطمینان بگوییم که این قسمت تصرف کاتبان است. در کتاب الفصول، ابوحنیفه عبدالوهاب بن محمد که در نسل قبل از مؤلف ما قرار می‌گیرد می‌خوانیم که:

إِعلم أَنَّ اللهَ تعالى أجاب الأنبياء في سؤالاتهم ولم يجب أربعة منهم في أربعة أسئلة - لم يجب نوحاً في انجاء ابنه من الغرق ولا إبراهيم في غفران أبيه ولا محمداً (ص) في هداية عمه ولا موسى في اعطاء الرؤية ...^{۱۴}
و در پایان همین فصل تکرار می‌کند که «لم يجب محمداً في هداية عمه ليتبين عجزه».^{۱۵}

با تحولاتی که یک متن کرامی تا قرن هفتم می‌توانسته است به‌خود ببیند و با تغییراتی که مترجم احتمالاً در متن داده است همین مختصر نشانه‌هایی که از کرامی بودن این اثر، در آن باقی است مغتنم به نظر می‌رسد. حال ببینیم، در اصل عربی کتاب رنگ و بوی کرامی تا چه اندازه باقی مانده است؟ یک نسخه از متن عربی کتاب تا امروز باقی است^{۱۶}، و بسیاری از مسائل مرتبط با این اثر را توضیح می‌دهد و نشان می‌دهد که در ترجمه فارسی یا نسخه‌ای که اساس ترجمه فارسی کتاب بوده است چه مقدار از جوانب کرامی این متن حذف و به معنی دقیق کلمه «سانسور» شده است. نام مؤلف در پشت جلد نسخه عربی «الاستاذ الامام العالم العلامة السيد ابوالحسن الهيصم ابن محمد» است و در صفحه آغاز کتاب می‌گوید: «قال الاستاذ الامام

خون او بخورائید. بعد از آن تشنه شد خوکی بکشت و از خون او درخت را بخورائید، از این سبب احوال مست بر این سه صورت باشد^۶ و حقیقت این را خدا داند».^۷ و دیگری در داستان اوریا و گناه داود، مصنف منکر داستان می‌شود و می‌گوید:

در باب عشق داوود و زن اوریا روایات بسیار آمده است که فراخور حال و منصب پیغامبران نیست و مثل آن بر ایشان نسبت نشاید کرد.^۸
و در همین داستان داود می‌گوید:

بعضی گویند آن خصمان فریشتگان بودند که حق تعالی ایشان را بفرستاد تا او را از گناه او اعلام دهند و نود و نه میش، عبارت از نودونه زن است که داوود داشت و اوریا را یک زن بود. چون زن اوریا را بخواست صد زن تمام شد.^۹
در اینجا مؤلف به نقل سخنی از محمد بن کرام می‌پردازد و می‌گوید:

«اگر گویند که ایشان فریشتگان بودند؛ آنکه گفت: «برادر مرا نودونه میش است» دروغ بوده است و فریشته دروغ نگوید، ابو عبدالله محمد بن کرام گوید: آن از ایشان بر طریق مثل بود، گوئیا می‌گوید: اگر این برادر من بودی و یار را نیز برادر گویند، و در این دروغی نباشد».^{۱۰}

II. در مسأله ایمان ابوطالب، مؤلف ما، یا متن موجود به دو گونه سخن می‌گوید. در یک جا تصریح دارد که ابوطالب بر کفر مُرد «و ابوطالب پیش از هجرت به سه سال و چهار ماه بمرد و ایمان نیآورد».^{۱۱} و در جای دیگر می‌گوید:

پیغامبر (ع) او [یعنی ابوطالب] را گفت: ای عم! تو این کلمه [شهادت] بگویی تا فردا در قیامت تو را شفاعت کنم و با خود در بهشت برم. گفت: دانم که راست گویی اما پیر زنان عرب مرا انکار کنند و گویند ابوطالب از مرگ بترسید و دین پدران خود را در حال وفات دست بداشت. من بر دین عبدالمطلب می‌میرم... پیغامبر (ع) تنگ دل از پیش او برخاست و از تخلف اسلام او تأسف خورد. چون وفات یافت پیغامبر (ع) و عباس بر سر او نشستند. ابوطالب در حال تضرع سخنی آهسته می‌گفت. عباس

۶ یعنی: «چون آدمی از آب (شراب) آن بخورد، روباه بازی کند، پس از آن چون شیر شود بعد از آن در زمین افتد مانند خوک». (همان، ص ۱۳۵).

۷ همان، ص ۱۳۶. ^۸ همان، ص ۲۹۸.

۱۰ همان، ص ۲۹۸-۲۹۹. ^{۱۱} همان، ص ۴۵۶.

۱۳ نک: محمدرضا شفیعی کدکنی، «نقش ایدئولوژیک نسخه بدل‌ها»، نامه بهارستان، س ۵ (۱۳۸۳)، دفتر ۹-۱۰: ۹۳-۱۱۰.

۱۴ الفصول و الغایات، نسخه کتابخانه لندن، Or. 8049، ۲۰ محرم ۷۳۱ق (تاریخ در پایان جلد اول، ص ۳۰۲)، ص ۳۲۷-۳۲۸.

۱۵ همانجا. ^{۱۶} نسخه کتابخانه دانشگاه پرینستون، (Shelf n. 49) Garrett 4391.

ابوالحسن الهیصم ابن محمد - رحمه الله». و این عبارت نام و نشان مؤلف تا پایان کتاب به همین صورت پیوسته تکرار می شود، از جمله در برگ ۱۹۲a و ۳۱۱a.

از مطاوی کتاب می توان اطمینان حاصل کرد که مؤلف اهل هرات است به دلیل اینکه وقتی دروازه های هرات را توضیح می دهد بسیار دقیق سخن می گوید و این دقت در توضیح، نشانه ای از مشاهده شخصی است.

بروکلمان از اصل عربی کتاب ظاهراً اطلاعی نداشته و به همین دلیل تنها اشاره ای دارد به ترجمه فارسی تستری آن هم از طریق مقاله ادوارد براون. مترجم عربی تاریخ ادبیات عرب بروکلمان در نقل نام و نشان مؤلف مرتکب خطا شده و آن را به صورت: «ابوالحسن بن هیصم البوشنجی من ذریة (؟) ابی نُعیم حمزة بن هیصم البوشنجی» نقل کرده است.^{۱۷} و از آنجا که مرجع اطلاع بروکلمان همان ترجمه فارسی بوده است نام کتاب را قصص الانبیاء ثبت کرده است؛ و اشتباه دیگر او این است که مؤلف را از فرزندزادگان ابونُعیم حمزة بن هیصم بوشنجی می داند که سمعانی در ذیل نسبت «الفوشنجی» به او اشارت کرده آن هم از طریق ابن حبان.^{۱۸}

اینکه منهای سراج کتاب ناوی / نابی را در چهار مجلد دیده است^{۱۹}، به نظر طبیعی می آید زیرا متن موجود در ترجمه حاضر، نسبت به اصل عربی موجود بخش قابل ملاحظه ای افتادگی و نقص دارد و متن موجود عربی هم به تصریح کاتب در دو ورق اول، جلد اول کتاب است. در همان ورق اول که عنوان کتاب را آورده به همان خط اصلی کاتب این کلمات قابل خواندن است:

هذا کتاب قصص القرآن العظيم تألیف الاستاذ الامام العالم العلامة السید ابوالحسن الهیصم بن محمد - عفی الله عنهما بمحمد وآله آمین - وهو [۳۰۰] من کتابه - رحمه الله تعالی. آنچه سیاه شده و خوانده نمی شود و ما سفیدی داخل [] را به آن اختصاص دادیم روی قراین نحوی و قراین خارجی باید کلمه ای باشد در حدود «الجزء الأول».

چنین به نظر می رسد که جلد اول با بخشی از زندگی حضرت رسول (ص) به پایان می رسد و بقیه آن شامل جلد دوم کتاب بوده است. اتان کلببرگ^{۲۰} (Etan Kohlberg) به این نکته

توجه کرده و یادآور شده است که پرفسور ماخ (Mach) از این نکته غافل بوده است.

نام اصلی کتاب قصص القرآن بوده است و هم اکنون نیز در نسخه پرنستون در صفحه آغاز کتاب می خوانیم: هذا کتاب قصص القرآن العظيم تألیف الاستاذ الامام العالم العلامة السید ابوالحسن الهیصم بن محمد - عفی الله عنهما بمحمد وآله آمین. (1a) در خطبه مؤلف نیز می خوانیم که:

قال الاستاذ الامام ابوالحسن الهیصم ابن محمد - رحمة الله عليه:

اما بعد، فقد كنت لقيت بعض الأصحاب موجزاً من ذكر قصص القرآن باستدعائهم ذلك فتلقنوها عنى وعلّقوها على حسب عباراتهم. ثم انى طالعت ذلك فوجدت ما كتبوه سقيمة الألفاظ مخلّلة فى كثير من المعانى وكان الناس ينسبون ذلك الى فكرهت أن ينسب الى ما هو على تلك الجملة فرأيت أن اكتب قصص القرآن على لفظى... (1b).

به علت مرکب ریختگی بر بعضی اوراق و سطور این نسخه عربی، انجمه کتاب به روشنی قابل رؤیت نیست ولی می توان چنین خواند:

[۳۰۰] هذا الكتاب على يد افقر عبادالله [۳۰۰] على الاشكلونى؟ [۳۰۰] السادس عشر شهر رجب الأصم من شهر سنة الف و مائة / مأتين و ستة عشر و صلى الله على نبينا محمد وآله.

کتاب هم به قرینه اینکه نمی تواند اعداد مآت آن اربعمائه و ثلاثمائه باشد محصور خواهد بود در مائة یا مأتين. قدر مسلم این است که ألف (هزار) و ستة عشر (شانزده) قابل خواندن است می ماند صد یا دوست (مائة / مأتين). بنابراین در قرن دوازده یا اوایل سیزدهم کتابت شده است. کتاب دارای سیصد و چهارده ورق است و هر ورق دارای بیست و نه سطر و هر سطر به طور متوسط ۱۲ کلمه دارد. در حاشیه ورق اول در کنار عنوان کتاب این عبارت به خطی جدا از خط اصل آمده است:

هو من تملیک الملک الفیاض [و] رمز من فضله من غیر اعتراض الحاج احمد ابن الحاج عبد الله الحلبي -

^{۱۷} کارل بروکلمان، تاریخ الادب العربی. نقله الى العربية يعقوب بكر، راجع الترجمة رمضان عبدالنواب (قاهرة: دارالمعارف، بی تا)، ۶: ۱۵۴.

^{۱۸} ابوسعید عبدالکریم بن محمد سمعانی، الانساب چاپ عکسی، به کوشش مارگلیوث (margoliouth)، لیدن: بریل، ۱۹۱۲؛ و نیز همان: به تحقیق عبدالرحمن بن یحیی المعلمی (حیدرآباد: دائرة المعارف العثمانية، ۱۳۹۹/۱۹۷۹)، ۱۰: ۲۶۱ (ذیل «الفوشنجی»).

^{۱۹} منهای سراج جوزجانی، ۲: ۹۳.

^{۲۰} اتان کلببرگ، کتابخانه ابن طاووس و احوال و آثار او. ترجمه سیدعلی قرانی، رسول جعفریان (قم: کتابخانه عمومی آیه الله مرعشی نجفی، ۱۳۷۱)، ص ۴۷۰ - ۴۸۷ - ۴۸۸.

عفی عنهم آمین - اللهم خلصنی من الملاهی وأرنی
الأشیاء كما هی وأصلی علی النبی بغیر تناهی. م.*
اگر کتاب در حلب و ناحیه شام کتابت نشده باشد
احتمالاً در آن ناحیه مدتی در تصرف همین مالک اهل
حلب بوده است مگر اینکه بگوییم مالک اهل حلب بوده
ولی در جای دیگری می زیسته است.

مترجم گاهی به علت عدم آشنایی با تاریخ کرامیه
و مشایخ ایشان، عبارات مؤلف را به صورتی درآورده است
که از نظام تاریخی بیرون است. مثلاً درگ ۶۱b مؤلف می گوید:
قال شیخنا الأمام - رحمه الله - [در اصل + يقول]
سمعت الاستاذ ابراهیم بن المهاجر يقول: كانوا یعنی
ملک بن ذعر واصحابه فیهم من الزاهدین.

در ترجمه فارسی می خوانیم:

شیخ ابوالحسن بوشنجی گوید از استاد ابراهیم المهاجر
شنیدم که گفت... ۲۱.

در صورتی که روایت کردن مؤلف یعنی ابوالحسن بوشنجی
از ابراهیم بن المهاجر که از مشایخ و پیران جدّ اوست، به هیچ
روی امکان پذیر نیست. مترجم تصور کرده است مقصود
از «شیخنا الامام» مؤلف است.

مؤلف در بسیاری موارد از جدّ خود، یعنی محمد بن
هیصم که رأس کرامیه در پایان قرن چهارم و اوایل قرن
پنجم ق بوده است، به تکرار روایت می کند از جمله:

۱. «روی الناس وجوه كثيرة منها ما رواه لنا الشيخ
الأمام جدّی - قدس الله روحه - باسناده...» (۲۰۴a).

۲. «ومما ناجی الله [ای الرسول (ص)] (...) ما حدثنا
به الشيخ الأمام جدّی - رضی الله عنه - فی الجامع
بنیسا بور املاء سنة اربعمائة، قال: حدثنا احمد بن منصور
الحافظ الشیرازی، قال: اخبرنا اسحق بن احمد بن مبارک،
قال: حدثنا زکریا بن یحیی بن درست، قال: حدثنا سلیمان بن
سلمه [...]» (۲۱۵b).

۳. «ومن هذا الباب ما حدثنا به الشيخ الأمام جدّی
- رضی الله عنه - فی الجامع بنیسا بور املاء سنة اربع
ماية باسناده عن ابن عباس...» (۲۲۷b).

۴. «ثنا بذلك الشيخ الأمام جدّی - رضی الله عنه -
فی الجامع بنیسا بور، يوم الجمعة فی رجب سنة تسع
وتسعين و ثلاثمائة باسناده عن انس بن مالک» (۲۳۸a).
مؤلف از تألیفات خود و تألیفات جدش یاد می کند
از جمله:

۱. «قال [ای المصنّف] - رحمه الله - وقد جمعنا کتاباً
مفرداً فی اسمائه - صلی الله علیه و سلم - و ذکرنا هذه
الاسماء کلاً فیہ و شرحناها شرحاً وافياً فلیطلبه من أراد
ذلك یجده ان شاء الله» (۱۹۴b). از این سخن مؤلف می توان
دریافت که او کتابی ویژه اسامی حضرت رسول (ص)
پرداخته بوده و آن کتاب، در لحظه تصنیف متن حاضر،
در دسترس مردمان بوده است.

۲. «فالأولی بنا أن نذكر دلائل نبوته (ص) و أعلامه
مختصرة علی طریق الجدّل فأن ذکرها علی طریق الجدّل
مذکور لنا فی کتب الشيخ الأمام جدّی - قدس الله روحه
العزیز - و فی شروح کتبنا لکنها [لا یقرأ] فإنه قد یحتاج
الی معرفتها فی کثیر من تفسیر القرآن و آیاته و ربّما أراد
بعض الناس أن یجدها فی موضع واحد فلا یحتاج الی طلبها»
(۲۲۸b). که از این عبارت مصنّف می توان اطمینان حاصل
کرد که او شرحی بر یکی از آثار جدّ خویش نیز نوشته
بوده است.

۳. «والمعارضات من اهل الأُلحاد فی هذا الباب
والجواب عنها مذکور فی معانی القرآن، لنا» (۲۳۲a). که از
این عبارت مصنّف دانسته می شود که او کتابی داشته است
به نام معانی القرآن.

۴. یکی دیگر از آثار مؤلف کتابی بوده است به نام
الأنواء [و شاید هم: الأنوار] که موضوع آن شرف رسول
بوده است: «ولم اذکر لائی قد ذکرتها فی کتاب الأنواء [ء/ر]
المصنّف فی شرف النبی (ص) فی باب معجزاته». (۲۴۴b).

۵. یکی دیگر از آثار مؤلف کتابی بوده است به نام
بساطات القرآن: «ولشیخنا الأمام - قدس الله روحه - فی هذه
الآیة (یعنی ۴۰/۹) رسالة فی فضل ابی بکر - رضی الله عنه -
وقد کتبنا معانیه فی کتابنا بساطات القرآن (اصل: لبساطات)
مطلّبین من مطالبه ان شاء الله تعالی» (۲۹۹a).

۶. از طریق مجمل فصیحی، اطمینان حاصل می شود
که مؤلف ما، کتاب دیگری هم داشته است به نام تاریخ
الکرامیه که تا حدود نیمه اول قرن نهم، در ناحیه هرات
و خواف، نسخه ای از آن هنوز باقی بوده است و مورد
مراجعه فصیح خوافی (۷۷۷-۸۴۹ق). در وقایع سال
چهارصدونه (۴۰۹) عبارتی وجود دارد که در نسخه های
مورد استفاده شادروان محمود فرخ، مصحح کتاب، ظاهراً
درهم ریختگی سطور بر آن عارض شده و به این صورت
درآمده است:

«وفات الامام ابومنصور الازهری الهروی قال الامام هیصم بن محمد بن عبدالعزیز الناوی صاحب کتاب التهذیب فی اللغة و هو کتاب صنفه الامام المذكور فی اللغة و فی تاریخ الکرامیه و هذا الامام هو ابن بنت محمد بن هیصم الکرامی الامام المشهور الشار ابونصر محمد بن اسد کان فاضلاً عالماً ادیباً بارعاً فی انواع العلوم و قد حمل الامام ابامنصور الازهری من هرات الی ما عنده بافشنه قصبه الغرش فدرس علیه الأدب سنین متوالیه ثم رده الی هرات مکرماً و کذلک الاستدعی (ظ: استدعی) ابا لربیع البلخی و کان نظیر الازهری فی علم الادب و غیره و درس علیه ایضاً الادب و غیره. و کان وفات الامام محمد بن الهیصم الکرامی الناوی و هو نسبته الی ناو قرية من [قُری] هراترود. وفاته بنیشابور فی الثامن والعشیرین من شوال»^{۲۲}

از آنجا که می‌دانیم ازهری در سال سیصد و هفتاد درگذشته و فصیح خوافی خود نیز در وقایع سال سیصد و هفتاد (۲: ۸۵) درباره وفات او سخن گفته است و نیز به بسیاری قراین دیگر، می‌توانیم حدس بزنیم که عبارت اصل مجمل فصیحی بدین گونه بوده است:

«قال الأمام هیصم بن محمد بن عبدالعزیز الناوی، فی تاریخ الکرامیه، و هذا الأمام هو ابن بنت محمد بن هیصم الکرامی الأمام المشهور: وفات الأمام محمد بن الهیصم الکرامی الناوی – و هو نسبته الی ناو قرية من قُری هراترود: وفاته بنیشابور فی الثامن والعشیرین من شوال [سنة تسع و اربعمائة] وفات الشار (الشاعر؟) ابونصر محمد بن اسد، کان فاضلاً عالماً ادیباً بارعاً فی انواع العلوم و قد حمل الامام ابامنصور الازهری الهروی – صاحب کتاب التهذیب فی اللغة – و هو کتاب صنفه الامام المذكور فی اللغة – من هرات الی ما عنده بافشینه، قصبه الغرش، فدرس علیه الأدب سنین متوالیه ثم رده الی هرات مکرماً. و کذلک استدعی ابا الربیع البلخی – و کان نظیر الازهری فی علم الادب و غیره – و درس علیه ایضاً الأدب و غیره».

در ذیل مطالب مرتبط با فصیح خوافی و ابن هیصم یادآوری این نکته ضرورت دارد که ضبط دقیق سال و ماه

و روز درگذشت محمد بن هیصم که به تصریح فصیح خوافی، و بر اساس تاریخ الکرامیه نوّه‌او، آمده است بسیار مهم است: «وفاته بنیشابور فی الثامن و العشیرین من شوال [سنة تسع و اربع مائة]».

تمام مورخین درین باره به حدس و اجمال سخن گفته‌اند و ذهبی، که منابع بسیار دقیق و مهمی در این زمینه در اختیار داشته، سال وفات محمد بن هیصم را در ذیل المتوفون بعد الأربع مئة ظناً: آنها که احتمالاً بعد از چهارصد درگذشته‌اند^{۲۳} آورده است. و این ضبط دقیق مجمل فصیحی بسیار مهم است.

اطلاعات در باب محمد بن کرام

یکی از مهم‌ترین اطلاعاتی که از متن عربی کتاب به دست می‌آید نکته‌ای است درباره یکی از تألیفات محمد بن کرام به نام کتاب المذهب که جای دیگری هم، نگارنده این یادداشت درباره آن سخن گفته‌ام.^{۲۴} مؤلف می‌گوید:

«وروی ابو عبدالله [یعنی محمد بن کرام] – رحمه الله – فی کتاب المذهب و فی سایر کتبه کلاماً کثیراً فی زهد عیسی و مواعظه و لم نکتبه لوجودها فیها» (۱۴۱a).

ازین عبارت مصنف روشن می‌شود که کتاب المذهب از تألیفات محمد بن کرام بوده و بخشی از مطالب آن اخلاقیات و زهدیاتی که در آن سخنان حضرت مسیح را، محمد بن کرام، نقل کرده بوده است و از لحن مؤلف پیداست که تا حدود روزگار تألیف این کتاب، یعنی سال‌های حدود ۴۳۰ تا ۴۴۰، کتاب المذهب ابن کرام باقی بوده و در تداول اهل مطالعه. سال‌ها پیش از این به هنگام نقل عبارت کتاب الفصول عبدالوهاب بن محمد که گفته است: «والأخبار فی هذا کثیر فی کتاب المذهب»^{۲۵} حدس زده بودم که شاید کتاب المذهب از آثار عبدالوهاب بن محمد باشد. اینک با تصریح مؤلف ما، قطعیت پیدا کرد که کتاب المذهب از آثار شخص محمد بن کرام است.

هم از زبان محمد بن کرام مطلبی درباره تحریم مُسکِر نقل کرده که البته آن مطلب در ترجمه فارسی اثر نیز باقی مانده است.^{۲۶}

^{۲۲} فصیح احمد بن جلال الدین خوافی، مجمل فصیحی. به تصحیح و تحشیه محمود فرخ (مشهد: کتابفروشی باستان، ۱۳۴۰)، ۲: ۱۲۳.

^{۲۳} شمس الدین محمد الذهبی، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، حققه و ضبط نصه و علق علیه بشار عواد معروف (بیروت: دارالغرب الاسلامی، ۲۰۰۳/۱۴۲۴)، ۹: ۱۷۱.

^{۲۴} محمد رضا شفیعی کدکنی، «چهره دیگر محمد بن کرام سجستانی در پرتو سخنان نویافته از او»، در:

ارج نامه ایرج، به خواستاری و اشراف محمدتقی دانش‌پژوه، عباس زریاب خوئی، به کوشش محسن باقرزاده (تهران: توس، ۱۳۷۷)، ۲: ۶۱-۱۱۳.

^{۲۵} الفصول، نسخه آستان قدس، ش ۱۱۱ موقت، ۲۴۰b.

^{۲۶} قصص القرآن، نسخه خطی، ص ۲۹a، و قصص الأنبیاء، ص ۱۳۶.

محمدبن هیصم جد مؤلف

در مطاوی کتاب، مؤلف از جد خویش محمدبن هیصم و آثار او به کرات یاد می‌کند و نکته‌هایی از زندگی محمدبن هیصم را که در مطالعات مربوط به مذهب کرامیه دارای کمال اهمیت است، می‌آورد از جمله:

۱. بعد از نقل سخنی از استاذ ابراهیم شورمینی، می‌گوید: «قال شیخنا الامام - رحمه الله تعالى - ولا یبعد عندی ما قاله الاستاذ ابراهیم الشورمینی» (۲b).

این سخنان جایگاه ممتاز استاذ ابراهیم شورمینی را در نظر محمدبن هیصم و در نظام فکری کرامیه نشان می‌دهد.

۲. «وکان شیخنا الامام - رحمه الله تعالى - یقول ایضاً فی معنی الخبر «ان اول ما خلق الله العقل فقال له اقبل فأقبل» أنه يجوز أن يكون اقبال العقل خيراً عن ايجاب قضایا العقل لما قد یوجبه واستحسانه ما یستحسنه وادباره خيراً عن رد قضایاه لما یرده واستقباحه ما یستقبحه. وان قوله «ما خلقت خلقاً اكرم علی منک» لأنه لا خلق اكرم واشرف من العاقل، شرفه بسبب العقل» و قوله «بک اعطى وبک اخذ» ای بسببک اعطى العطایا الشریفة والخصال الرفیعة ویقول اعطى الثواب الجزیل بسبب متابعتک واخذ ای اقبل طاعة من یطیعنى على موافقتک واکرم من اکرمه بسببک لأنه لا یستحق الکرامة الا العاقل بسبب اتباعه عقله ولا یستحق الاهانة الا العاقل الذی یخالف عقله...» (گ ۳) آنچه مؤلف در تفسیر حدیث معروف، از گفتار جد خویش، یعنی محمدبن هیصم آورده است نشان می‌دهد که او، و دیگر مشایخ کرامیه، قائل به حسن و قبح عقلی بوده‌اند و این چشم‌انداز اندیشگی ایشان هم از مواردی است که کرامیه را با معتزله به هم نزدیک می‌کند و این نکته بسیار مهم است.

۳. «قال شیخنا - رحمه الله - وترکیب (اصل: ترکیب) العالم على هيئة صنوبرة منکوسة اسفلها اضيقها واعلاها اوسعها واسفل الأشياء منها جهنم مکاناً ضيقاً وفوقها الصخرة واسمها فيما یقال السجین و عندها یكون کتب اهل النار وارواح اهل الشقاوة وفوقها الثرى وفوق الثرى الحوت وعلى ظهر الحوت الثور والأرض على قرنی الثور و فی الروایة التى رویناها وعلى ظهر الثور الملك وعلى عاتق الصخرة والأرض على الصخرة وكل أرض اوسع من التى تحتها الى الأرض التى نحن علیها. ثم فوقها الأفلاک السبع على فلک

مؤلف از اهل الحقیقه چنان سخن می‌گوید که ظاهراً پیروان مذهب کرام مقصود اوست و بسیار طبیعی است که راه و رسم خود را حقیقت بنامد. در ذیل آیه «فَنظَرْنَا فِي النُّجُومِ» (۸۸/۳۷) می‌گوید: «فَقَالَ إِنِّي نَظَرْتُ فِي النُّجُومِ وَإِنَّهُ سَيَكُونُ لِي مَرَضٌ [فِي] يَوْمِي هَذَا. قَالَ بَعْضُ الْمُفَسِّرِينَ: «أَنَّهَا كَانَتْ كَذِبَةً كَذَبَهَا.» قَالَ أَهْلُ الْحَقِيقَةِ: «إِنَّهُ أَرَادَ أَنِّي سَأَسْقَمُ وَعَلِيمٌ أَنَّ مَنْ يَمُوتُ لَا بُدَّ أَنْ يَسْقَمَ عِنْدَ الْمَوْتِ» (۳۹a).

اگر منظور او از اهل حقیقت، کرامیه باشد باید نتیجه گرفت که آنان نیز مانند شیعه دروغ گفتن را بر ابراهیم روا نمی‌دانسته‌اند.

یکی از منابع مؤلف ما، گفته‌های استاذ ابراهیم شورمینی است که در بقیة منابع کرامی عصر هم نام او و آراء او را می‌توان همه جا ملاحظه کرد:

۱. «وکذلک کان یقول الاستاذ ابراهیم الشورمینی رحمه الله» (۲b).

۲. «ویقول [یعنی همان شورمینی] ایضاً أن هذا العاقل یجب ان یكون اكرم العقلاء واشرفهم». (همانجا) سخنان و آراء استاذ ابراهیم شورمینی را که از مشایخ برجسته کرامی در نسل بعد از محمدبن کرام است در کتاب‌های کرامی دیگر از قبیل الفصول عبدالوهاب و... می‌توان ملاحظه کرد. یکی از منابع یا مشایخ روایت در گفتار مؤلف ما، مأمون بن احمد سلمی است که از مشاهیر رجال مذهب محمدبن کرام است:

۱. «روی المأمون بن احمد باسناده عن عمارة بن حمزة» (۲۳۵a).

۲. «روی المأمون بن احمد باسناده» (۲۲۲a).

۳. «ومن هذا الباب ما رواه المأمون بن احمد - رحمه الله - باسناده» (۲۲۴a، ۲۲۴b و ۲۲۵b).

در ترجمه فارسی آمده است:

«ابوسعید فاریابی گوید: چون موسی خالی بود با عصا سخن گفتمی و عصا جواب دادی...» (ص ۲۵۳).

در اصل عربی نیز آمده است:

«فقال ابوسعید القازیانی کانت تذب عنه الذیاب اذا نام وتحدثه اذا خلا...» (۹۷b).

این ابوسعید قازیانی / فاریابی، هم بی‌گمان یکی دیگر از مشایخ کرامی نسل قبل از محمد بن هیصم است که نامش را در کتاب الفصول عبدالوهاب بن محمد می‌توان دید.

اکبر ممّا تحتہ ثم فوق الأفلاک السماوات السبع کلّ سماء اوسع ممّا تحتہ ثم فوق الأفلاک السماوات السبع کلّ سماء اوسع واعظم ممّا تحتها ثم فوق السماوات الجنّة بما فيها عرضها السماوات والأرض وهنا لک سدرة المنتهی ثم فوق ذلك الحجب. روى فی الآثار أنّها سبعون الف حجاب. و روى اکثر من ذلك واللّه عزّوجلّ اعلم ثم فوق الحجب الكرسي الواسع. قال اللّه عزّوجلّ «وسع كرسيه السماوات والأرض» ثمّ فوقه العرش الذی هو اعظم المخلوقات. قال اللّه تعالی: ﴿وهو ربّ العرش العظيم﴾ انتهى (۹b و ۱۰a).

نقل این گفتار ابن هیصم، با این تفصیل برای این بود که بخشی از جهانشناسی کرامیه را به روایت او، نشان می‌دهد.

۴. «وسئِل شیخنا الامام — رحمه الله — عن الكرسي: هل علق الله عزّوجلّ بالنجوم شيئاً؟ فقال: «نعم ألا أنّه لم يعزل نفسه عن الربوبية.» اراد — رحمه الله تعالی — انّ هذه النجوم والشمس والقمر من اسباب تدبير اللّه، الا انّ اللّه تعالی قادر علی منعها من تأثیراتها اذا شاء كما منع النار عن احراق ابراهيم (ع) وان كانت النار سبب الحرق فاعلم ذلك».

۵. «ومن احسن ما قيل فی النجوم ما رواه شیخنا الامام — رحمه الله — من قول قُسن بن ساعدة حيث يقول فی جواب قيصر حين سأله عن النجوم واحكامها وتأثيرها: علم النجوم على العقول وبال

وطلابُ شئٍ لا يُنالُ مُحالٌ

ماذا طِلابُك علم شئٍ أُغْلِقَت

من دونه الأبوابُ والأقفالُ

هیهات ما أحدٌ بغامضِ فطنةٍ

يدرى كم الأرزاق والآجال

الا الذی من فوق سبع عرشه

فلوجه الأکرام والأجلالُ

(گ ۱۰)

۶. نقل قول دیگری از محمدبن هیصم، یعنی «شیخنا الامام» درباره دو نوع امر حتم و غیر حتم برای جبرئیل و فرشتگان... (۱۳a).

۷. مؤلف از ابومحمد سجزی، شاگرد و به یک معنی جانشین محمد بن کرام نیز با عنوان «شیخنا» یاد می‌کند:

«وذكر عن شیخنا ابی محمد السجزی — رحمه الله تعالی —

أنه قال: لو كنت حاضراً و [ما] اخذ الله بی لکنْتُ اناظرُ اللعین [أى ابليس] وأبیین له أن الطین اشرف من النار.» (۱۴a) (با فارسی مقایسه شود، ص ۱۰۱)

همچنین از محمدبن صابر که او نیز یکی از مشایخ بزرگ کرامیه است با عنوان «شیخنا» یاد می‌کند:

«قال شیخنا محمدبن صابر: انّ اللّه أعطى نبیّه محمداً

(ص) فی هذه الآيات، عشر کرامات: اولها أن رفع عن

أمته حدیث النفس ما لم يجاوز [؟] الثانية رفع عنهم

الخطأ؛ الثالثة رفع عنهم النسيان؛ الرابعة رفع عنهم ما

استكروها علیه؛ الخامسة رفع عنهم ثقلُ الشريعة؛

والسادسة رفع عنهم تحريم الطيبات بسبب المعاصی؛

السابعة رفع عنهم الخسف؛ الثامنة رفع عنهم القذف؛

التاسعة رفع عنهم المسخ؛ العاشرة اكرمهم اللّه بالنصرة

على الكافرين والقی رعبهم فی قلوب اعدائهم» (۲۷۹a).

از جدّ خویش غالباً به عنوان «شیخنا الامام» و گاه به

صورت «وسمعت شیخی» (۱۳۴b)، یا «وسمعت شیخی

يقول» (۱۵۰b)، «و قال شیخنا رضی اللّه عنه» (۲۷۸b) یاد

می‌کند ولی دیگر مشایخ بزرگ کرامی را بعد از عنوان

«شیخنا» یا «شیخنا الامام» نام و عنوان ایشان را می‌آورد،

مثلی «شیخنا محمدبن صابر» (۲۷۹a).

کتاب‌های محمدبن هیصم

مؤلف چند مورد، از تألیفات جدّ خویش محمدبن هیصم به صراحت نقل مطلب می‌کند و از دو کتاب معروف او کتاب المقامات و کتاب الأعجاز که این موارد از اهمیت بسیار برخوردار است:

۱. «و قال رحمه الله تعالی: هذه رواية اهل الأخبار، اما

رواية اصحاب الكلام عن اختلاف فرق فرق (كذا)

النصارى فعلى غير هذه اللفظة وهي مذکورة لشیخنا

الأمم — رضی اللّه عنه — فی کتاب المقامات بتفصیلها

ولا یعدّها من طلبها من موضعها فلم نکتبها» (۱۵۱b).

این قسمت را که باید در ص ۳۸۷ ترجمه فارسی،

سطر آخر، قرار گیرد مترجم حذف کرده است.

۲. «وكان عبدالمطلب، فيما ذكره شیخنا الامام — قدس

اللّه روحه — فی کتاب المقامات، موحداً مقرأً بالبعث

وذكر أنه كان ينهى اولاده ابداً عن الظلم و...» (۲۰۲a).

۳. «والجواب مضمون فی کتاب شیخنا — رضی اللّه عنه —

المعمول فی اعجاز القرآن وليس هاهنا موضعه.» (۲۳۱b).

۴. «ولقد ذكر شیخنا الامام فی کتاب الأعجاز اعتراض

از تصریحاتی که مؤلف به سماع روایات از جدّ خویش محمدبن هیصم در سال ۳۹۹ و ۴۰۰ در نیشابور و در جامع نیشابور دارد (۲۱۵b و ۳۲۸a) حدود سال زندگی مؤلف را می‌توان حدس زد. اگر سماع از محمدبن هیصم در سال‌های ۳۹۹ و ۴۰۰ ق در سنّی حدود ۱۵ تا ۲۰ مؤلف باشد، باید بپذیریم که مؤلف در حدود ۳۸۰ تا ۳۸۵ ق متولد شده و اگر کتاب را در حدود پنجاه سالگی خویش هم تألیف کرده باشد سال تألیف حدود ۴۳۰ تا ۴۴۰ ق خواهد بود. از آنجا که سال وفات او را مؤلف سیاق چهارصد و شصت و هفت ثبت کرده است، عمر او در حدود هشتاد سال بوده است.

* * *

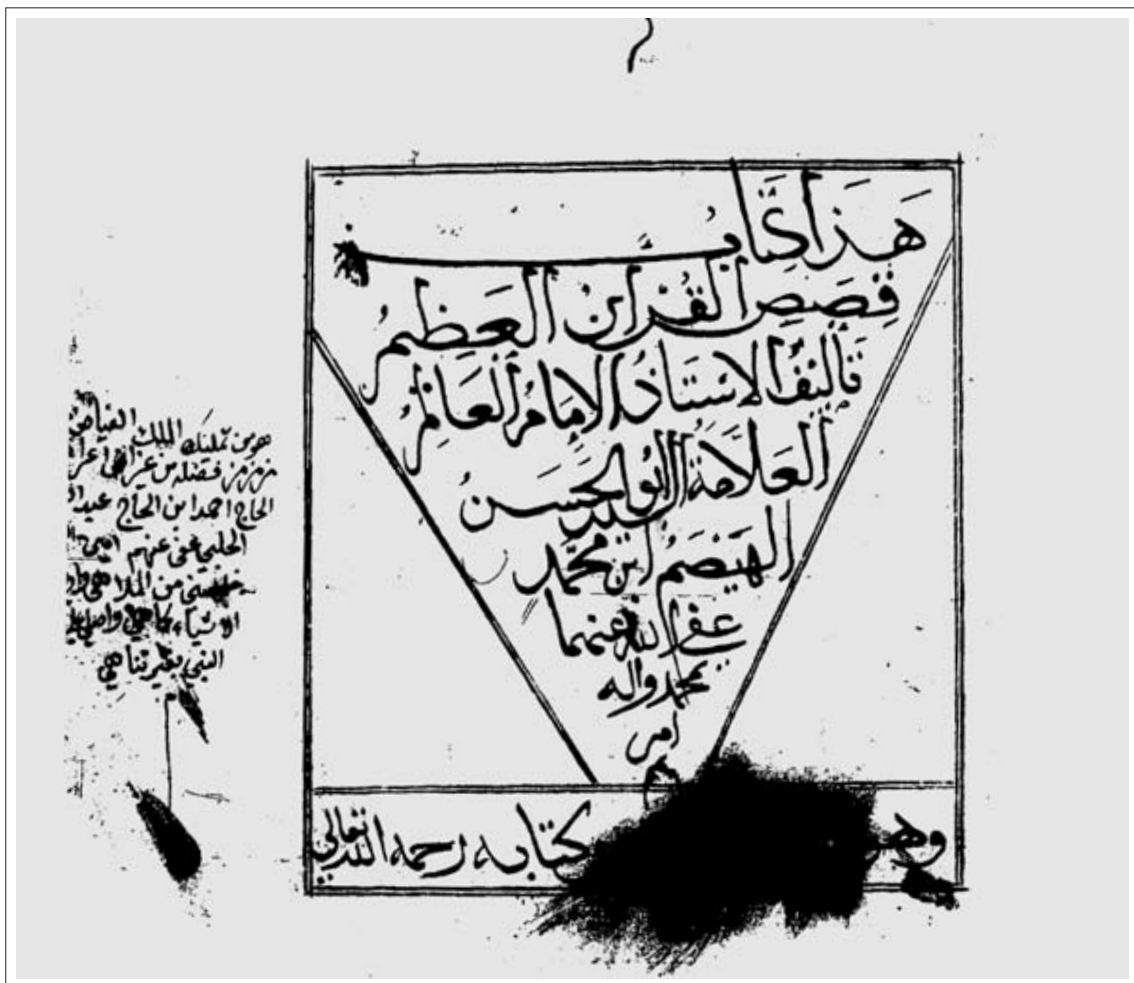
از دوست دانشمند بسیار عزیزم استاد محسن آشتیانی (مقیم نیویورک) که هم فیلم نسخه الفصول موزه بریتانیا و هم فیلم نسخه اصل عربی قصص القرآن ابن هیصم، متعلق به کتابخانه دانشگاه پرینستون را برای من فرستاد هم اینجا سپاسگزاری می‌کنم.

الملحدین علی هذه الحجة والجواب الشافی عنها...». (۲۳۳a). در ترجمه فارسی این عبارت بدین گونه درآمده است: «و اعتراضی (متن: اعراضی) که درین باب ملحدان کرده‌اند و جواب ایشان در کتاب الأعجاز مذکور است.» (ترجمه فارسی، ص ۴۹۷)

چنانکه ملاحظه می‌شود از کتاب جدّ خویش در زمینه اعجاز قرآن که یکی از مشهورترین آثار محمدبن هیصم بوده است یکبار با عنوان اعجاز القرآن و یکبار به صورت کتاب الأعجاز یاد می‌کند.

یکی دیگر از تألیفات جدّ مصنف رساله‌ای بوده است در فضل خلیفه دوم که مؤلف می‌گوید این دو مطلب از مطالب آن کتاب را در کتاب بساطات القرآن خویش نقل کرده‌ام (۲۹۹a). مؤلف گاهی از کتب کرامیه، بدون تصریح به نام کتاب و نام مؤلف مطالبی نقل می‌کند:

«روی لنا بعض مشایخنا فی کتاب له ان...» (داستان وامی که رسول از مردی یهودی گرفته بود... (۲۳۱a).



ت ۱: قسمتی از صفحه عنوان نسخه «قصص القرآن» (کتابخانه دانشگاه پرینستون، Garrett 4391).

A Diluted Karrāmī Text

Dr. Mohammad Reza SHAFI'I-KADKANI

(Tehran University)

For nearly half a century, the Karrāmies were quite influential in every aspect of Khorāsān's cultural, economic, religious, and political life. Although they gradually lost overt control, they retained a form of weakened influence in some areas of Khorāsān. The Karrāmī sect's power began to come to its own in the middle of the fourth century AH (second half of the 10th century AD), reached its zenith in the second half of the fourth, and continued through the first half of the fifth century AH. Signs of their presence in different areas of Khorāsān may be seen as late as the second half of the sixth century AH (12th century AD).

An unfortunate impact of the sect's loss of its political and religious influence may be seen in surviving Karrāmī texts. Since the total annihilation of these texts was not possible, those who transmitted them tried to repress their overtly Karrāmī flavor and while maintaining the essence of the works in new transcriptions, they expunged their explicitly Karrāmī teachings as a matter of political expediency.

The present paper concerns one of these texts, namely a diluted Karrāmī work entitled *Qeşaş al-Anbiyā' of Pushanjī (Nābī)*, which was composed in Arabic language in the middle of the fifth century AH (11th century AD), and was translated into Persian some three centuries later by a certain Moḥammad b. As'ad-e Shūshtarī. The most explicit sign of the text's Karrāmī character is found in its chain of transmitters. Statements that have been attributed to well known Karrāmī sheiks, such as Abu Moḥammad-e Sajzī, master Ebrāhīm-e Shūrmeini, and even Moḥammad b. Karrām himself, are quoted in the text, with these names deleted. Considering the extent of ideological censorship that such a text could have suffered in the seventh century AH (13th century AD), the fact that any of it has been maintained at all may be considered providential.

Only one Arabic copy of this text (entitled: *Qeşaş al-Qor'ān*), which belongs to the Princeton University has been identified so far. A comparison of the Arabic text with its Persian translation shows that much of the Arabic's original Karrāmī flavor has been censored in the Persian copy. Moreover, because of the translator's lack of familiarity with the history of the sect and the biographies of its leaders, he has muddled the historical order of some of the material in his translation.

The author's name is given as: al-Ostād al-Emām al-ālem al-Allāma, al-Sayyed Abolḥasan al-Heṣām b. Moḥammad on the cover of the Arabic manuscript, and is repeated as al-Ostād al-Emām Abolḥasan al-Heṣām b. Moḥammad throughout the text. It is virtually certain that the author was either a native of Herāt or resided in that city for a long time because his description of Herāt's gates are so specific that they imply that he had personally seen these gates.

The text is written on 314 folios and each page has twenty nine lines, with approximately twelve words to each line. An Arabic statement in the hand of someone other than the manuscript's scribe on the margin of the first folio indicates that the codex must have belonged to a resident of the city of Halab for a while.

The author often quotes from his ancestor, Moḥammad b. Heṣam, who was the leader of the Karrāmī community sometime during the end of the fourth to the beginning of the fifth century AH (late 10th and early 11th centuries AD). He also lists several of Moḥammad b. Heṣam's other theological treatises. According to a report in a classical Persian text our author had also composed a history of the Karrāmī sect. A manuscript of that work must have been extant as late as the first half of the ninth century AH (mid 15th century AD).

One of the most important pieces of information in this text concerns the *Ketāb al-Maḏhab*, which was suspected to be one of the works of the great Karrāmī sheik, Moḥammad b. Karrām. The author confirms our suspicion and clearly states that the *Ketāb al-Maḏhab* was one of Moḥammad b. Karrām's compositions in which he had related some of the moral and ascetical teachings of Jesus. It appears that the *Ketāb al-Maḏhab* was readily available in the time of the composition of our text (430 - 440 AH or 1038 - 1048 AD). Ebrāhīm Shūrmeīnī and Abu Sa'īd Qāziyānī (or Fāryābī) are two of the author's other Karrāmī sources. Judging from his frequent quotations from the works of his grandfather Moḥammad b. Heṣam, especially two of his books by the titles of *Ketāb al-Maqāmāt* and *Ketāb al-Ejāz*, he must have depended on his grandfather as one of his main sources. Aside from these individuals, our author also quotes from unnamed Karrāmī texts.

Since the author specifies that he heard his grandfather in the city of Neshābūr in the years 300 and 400 AH (1008 and 1009 AD), and assuming that he was between fifteen and twenty years old at that time, we may place his date of birth between the years 380 and 385 AH (990 or 995 AD). Assuming further that he composed his book when he was about fifty years of age, then we may safely place the date of the text's composition between the years 430 and 440 AH (1038 or 1048 AD); and since the date of his death is given in other sources as 467 AH (1074 AD), he must have been about eighty years old at the time of his demise.

